

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال سیزدهم، شماره ۴۶ و ۴۷، تابستان و پاییز ۱۳۸۲

فروپاشی ساختاری قدرت غزنویان

دکتر صالح پرگاری*

چکیده

سلطان محمود غزنوی توانست با کسب پیروزی‌های افتخارآمیز نظامی و برخوردارگی از غنائم مرشار مناطق مفتوحه، حکومت نظامی خود کامه غزنویان را به اوج برساند. نبود برنامه‌ای دقیق در امر جانشینی سلطان محمود، نخستین شکاف را در ساخت قدرت غزنویان پدید آورد. سلطان مسعود، جانشین او، به علت اتخاذ سیاست مخاصمه‌آمیز با نخبگان قدرتمند زمان پدرش و همچنین اتخاذ تصمیمات نابخردانه که با خوی و رفتار زرتشتی نیز همراه گشته بود، موجبات فروپاشی در ساخت قدرت غزنویان را فراهم آورد. این مقاله به روش پژوهش اسنادی انجام گرفته است.

کلید واژه‌ها: غزنویان، ساخت قدرت، اقطاع، راهبرد حکومتی، فرهنگ،

تکوین ساختار قدرت غزنویان

هنگامی که سبکتکین در سال ۳۶۶ هجری به عنوان سپهسالار به طور غیر منتظره ای هجوم سخت ابوعلی انوک^۱ را به شهر غزنه، در بیرون این شهر، دفع کرد و با شماری اسیر و غنائمی از جمله دو فیل به شهر بازگشت^۲، سپاهیان که شمار آن ها حدود پانصد تن بود به گرد وی اجتماع کردند و او را به عنوان حاکم و فرمانده خویش به جای بوری تکین برگزیدند^۳. سبکتکین در مقابل از آن ها خواست که آن چه در امکان دارند به حکومت واگذار کرده و آبادی های خود را ترک کنند و مجدداً وارد تشکیلات نظامی شوند^۴. این امر موجب تحولی جدید در حکومت غزنه گردید. با این که فتح شهر غزنه در سال ۳۵۰ هجری توسط الیتکین صورت پذیرفته بود^۵، لیکن سبکتکین به عنوان سر سلسله حکومت غزنویان شناخته شده است. سیاستی که سبکتکین در ایجاد هسته ای قوی در تشکیلات نظامی حکومت غزنه اتخاذ کرد، از آن پس به عنوان راهبرد حکومتی پی گرفته شد. توسعه قدرت روز افزون غزنویان در زمان سبکتکین و فرزندش محمود، و کسب غنائم فراوان و گران بها از هند متقابلاً بر نیرومندی نهاد نظامی غزنویان تأثیر گذاشت، به گونه ای که این نهاد - سپاهیان مزدور - که مهمترین هسته ساخت قدرت را در حکومت غزنویان تشکیل می داد، به عنوان بزرگترین و کارآمدترین نهاد نظامی در منطقه شناخته شد، که هر لحظه موفقیت جدیدی را در جبهه جنگ در هندوستان، و نبرد با حکومت های محلی خراسان و فتح نواحی ایران مرکزی نصیب حکومت غزنوی می کرد. همین نهاد نظامی در سلطه مستقیم بر نواحی مفتوحه تأثیر اساسی داشت.

۱. ابوعلی انوک (لاویک) فرزند ابوبکر انوک بود و چون الیتکین شهر غزنه را از دست این حاندان خارج ساخت، آن ها هر از چندی برای دست یافته به این شهر با حکمرانان ترک به جنگ می پرداختند.
۲. منهاج سراج جوزجانی: طبقات ناصری، تصحیح عبدالهی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۴، ص ۲۲۷.
۳. محمد بن علی شیانکاره ای: مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۳۳.
۴. همان، ص ۳۵-۳۴.
۵. عبدالحی گردیزی: تاریخ گردیزی (زین الاحبار)، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۳۵۵-۳۵۶.

به موازات پیشرفت حکومت غزنوی در امور نظامی، عواملی چند موجب آسیب پذیری بنیان‌های حکومتی ایشان گردید. در این مقاله به بررسی این عوامل پرداخته شده است. حکومت غزنویان توسط غلامان ترکی که در دستگاه نظامی سامانیان بالیده بودند، بنیاد نهاده شده بود، به طور کلی ترکانی که از مناطق ترک نشین شمال ماوراءالنهر به اسارت گرفته شده و یا این که به عنوان برده خریداری می شدند، به علت دارا بودن خوی صحرا گردی و نا آشنایی به فرهنگ ایرانی و اسلامی نتوانستند مؤانست و پیوندی با عامه مردم برقرار سازند و در نتیجه جایگاه اجتماعی مناسبی نزد عامه مردم پیدا نکردند. حکومت غزنویان با چنین زمینه ای در غزنه شکل گرفت و به نقاط دیگر گسترش یافت.

پس از سقوط سامانیان، سلطان محمود بر خراسان چیره گشت و بلافاصله حکومت او از سوی خلافت عباسی به رسمیت شناخته شد (۳۸۹ هجری). رسمیت مذهبی - سیاسی از سوی نهاد خلافت برای مشروعیت بخشیدن به حکومت غزنویان از نظر عامه مردم خراسان، اگر چه لازم بود، اما کافی به نظر نمی رسید. بنابراین یکی از دلایل توجه غزنویان به هندوستان تقویت مشروعیت خویش در نزد عامه مردم مسلمان بود. سلطان محمود به منظور کسب وجاهت دینی، به حملات مکرر خود در مناطق بودایی مذهب هندوستان، جنبه دینی می داد و خود را مجاهد در راه اسلام معرفی می کرد و جنگ های خود را در هندوستان به یاد جنگ های که پیامبر اکرم (ص) شخصاً در آن ها حضور داشت «غزوه» می نامید^۱. اگر چه این امر و امور دیگری نظیر نوازش شعرای فارسی گوی مدیحه سرای^۲، برای تبلیغ مقبولیت سلطان محمود و جایگاه اجتماعی حکومت ترکان بسیار مؤثر بود، لیکن خصلت نظامی گری سلطان محمود و حکومت ماهیتاً نظامی و استبدادی وی

۱. ابوالشرف ناصح بن ظفر جزفادقانی: ترجمه تاریخ یمنی، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول،

۱۳۵۷، در صفحاتی که به جنگ سلطان محمود در هندوستان پرداخته شده است. از جمله: ص ۲۰۸ و ۲۵۷.

۲. ر.ک. غلامحسین یوسفی: فرخی سیستانی، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۰، ص ۳۱۶ تا ۳۲۱.

و ممانعت از ورود مردم در مسائل سیاسی و اجتماعی^۱، این نوع اقدامات وی را بلا اثر می ساخت^۲ و بدین گونه بین قشر حکومتگر و رعایا افتراق و جدایی ادامه می یافت.

یکی دیگر از عواملی که سلطان محمود می توانست از طریق آن در میان عامه مردم مقبولیتی کسب نماید متمایل ساختن اعیان و ثروتمندان - در جوامع شهری نظیر بازرگانان و تجار و صاحبان کارگاه ها و در جوامع روستایی بزرگ مالکان و دهقانان - به حکومت خویش بود تا به وسیله آنان که در میان مردم نفوذ داشتند به این مهم دست یابد. اما وی نسبت به نفوذ اعیان و ثروتمندان در میان مردم نیز بی اعتنا بود و به نقش اجتماعی آن ها واقعی نمی نهاد. او با وجودی که هر ساله ثروت هنگفتی از هندوستان با خود می آورد^۳، با این حال به علت خست ذاتی اش^۴ به ثروت ثروتمندان چشم داشت و به بهانه های مختلف اشراف را مورد مؤآخذه قرار می داد و اموال ایشان را به زور از آنان می ستاند. بدین گونه، اشراف محلی نیز دل خوشی از حکومت غزنویان نداشتند. داستان تهمت قرمطی زدن به یکی از اشراف نیشابور به منظور مصادره ثروت او شهرت دارد^۵.

۱. ر.ک. ابوالفضل بیهقی: تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی و فیاض، انتشارات خواجه، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ص ۵۵۱. لازم به یادآوری است که پیش از این در پاره‌ای از مناطق مثل سیستان و طبرستان مردم در قالب تشکلهایی مثل مطوعه و عیاران و یا فرقه شیعیان زیدی تا اندازه‌ای در مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خود ایفاء نقش می نمودند.
۲. سلطان محمود در ایجاد تحول مذهبی در هندوستان نتوانست توفیقی به دست آورد. ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ این عصر با سلطان به مناطق مفتوحه هندوستان سفر کرد. او اعمال سلطان را در هندوستان مورد نکوهش قرار داده می نویسد: «آبادی آن مردمان را خراب کرد و کارهایی شگفت بدان سرزمین از او رخ نمود که آن را «هباء منثور» گرداند و داستان آن شیوع یافت و بقیه السیف، به نهایت تباعد و تنافر از مسلمین باقی ماندند»؛ ابوریحان بیرونی: تحقیق ماللهند، ج ۱، ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، [بی جا]، ۱۳۶۲. ص ۱۲.
۳. برای نمونه ر.ک. ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی: المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۵، تحقیق محمد عبد القادر عطار مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۲ م. ص ۲۱۲.
۴. فرخی سیستانی، ص ۲۵۷.
۵. عزالدین علی بن اثیر: الکامل فی التاریخ، ج ۶، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۹ م، ص ۵۲.

وجود تشکیلات منظم دیوانی و اداری در ساخت قدرت، یکی دیگر از عواملی بود که می توانست در ایجاد پیوند میان حکومت غزنه با مردم، مؤثر واقع شود. حکومت غزنه به وسیله چنین تشکیلاتی می توانست به امور جاری مردم پردازد و با ایجاد نظم و امنیت اجتماعی و تأمین رفاه حال مردم و رفع تظلمات، قلوب آنان را به حکومت غزنوی تمایل سازد. با وجودی که حکومت غزنویان دارای چنین تشکیلاتی بود و وزرای هم در رأس آن قرار داشتند، این تشکیلات در حکومت ماهیتاً نظامی بر ساخته سلطان محمود، سهم اندکی ایفا می نمود و بیشتر به کارهای اداری همسو با حکومت نظامی می پرداخت.

بحران جانشینی و ناسازگاری در حاکمیت

سلطان محمود نخست در سال ۴۰۵ هجری مسعود را به سبب قوت بنیه جسمانی و دلاوری هایش در جنگ به عنوان ولیعهد خود معرفی کرد^۱، لیکن از حدود سال ۴۱۵ هجری نظر وی تغییر کرد (درباره علت این امر در پایان این مقاله تا حدی که به موضوع مربوط می شود بحث خواهد شد) و عاقبت مسعود از ولیعهدی عزل شد و محمد فرزند دیگر خویش را به جای وی ولیعهد خود اعلام نمود. حسنک وزیر - که در همین سال به وزارت نشست - و شماری از دیوانسالاران و امرای نظامی از این تصمیم سلطان خشنود بودند و از محمد حمایت می کردند. این گروه چون تسلیم رأی و نظر سلطان بودند به جناح «پدریان» یا «محمودیان» شهرت یافتند. اما از آن جایی که مسعود از نظر توانایی های نظامی نسبت به محمد برتری داشت و غالب امرای لشکری او را بر محمد ترجیح می دادند، بسیاری از سیاست گزاران و کارگزاران حکومتی و حتی سلطان محمود نیز خود بر این اعتقاد بودند که پس از سلطان در نزاعی که میان مسعود و محمد در خواهد گرفت، مسعود به حکومت خواهد رسید^۲. به همین منظور سلطان محمود تلاش می کرد که بر قدرت محمد بیفزاید و با ایجاد محدودیت هایی برای مسعود، از قدرت و نفوذ وی بکاهد و یا این

۱. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۱۵، منهاج السراج، همان، ص ۲۳۳.

که او را به مأموریت های دشواری به دور از پایتخت مشغول دارد. با این حال عده زیادی در دستگاه حکومتی سلطان محمود وجود داشتند که در خفا، علی رغم میل سلطان، از مسعود حمایت می کردند. این گروه به جناح «پسریان» یا «مسعودیان» موسوم گشتند^۱. بدین صورت در ساختار حکومتی دو جناح سیاسی پدید آمد. اختلافات میان این دو جناح به مرور ایام شدت یافت^۲ و آتش زیر خاکستری شد که بلافاصله پس از مرگ سلطان محمود شعله بر کشید.

محمود پیش از حمله به صفحات مرکزی ایران، یعنی ری بیمار گشته بود^۳، و علی رغم توصیه پزشکان^۴، به هر صورت ممکن همراه با مسعود به ری تاخت و پس از فتح ری، مسعود را با لشکریانی نه چندان قوی برای فتح دیگر مناطق جبال یعنی اصفهان و همدان باقی گذاشت و خود به سرعت به غزنین بازگشت و در سال ۴۲۱ هجری در حالی که بر جانشینی محمد فرزندش تأکید می ورزید^۵، درگذشت^۶. بلافاصله پس از مرگ سلطان محمود و قبل از این که محمد از بلخ - محل حکمرانی اش - به غزنین برسد، در تمام قلمرو محمود در هندوستان و قسمت اعظم خراسان خطبه به نام محمد خوانده شد^۷. لاکن به نوشته ابن فندق در نیشابور و بیهق به نام سلطان مسعود خطبه خوانده شد^۸.

مسعود به هنگام مرگ پدر در دورترین نقطه غربی قلمرو غزنویان یعنی در اصفهان به سر می برد^۹. او پس از گشودن اصفهان مشغول تدارک لشکرکشی به همدان بود که از طرف عمه اش

۱. همان، ص ۵۵.

۲. ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۵۱ و ۵۲.

۳. گردیزی (زین الاخبار) همان، ص ۴۱۸؛ میر خواند تصریح دارد که سلطان محمود مدت دو سال بیمار بود، نک. میر محمد بن سید برهان الدین خواند شاه بلخی (میر خواند): تاریخ روضه الصفا، ج ۴، تهران، انتشارات پیروز، [بی جا]، ۱۳۳۹، ص ۱۱۲.

۴. ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۵۰؛ خواند میر، همان، ج ۴، ص ۱۱۲.

۵. همان، همان جا.

۶. ابن جوزی، همان، ج ۱۵، ص ۲۱۲.

۷. ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۵۰.

۸. ابوالحسن علی بن زید بیهقی (ابن فندق): تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، [بی جا]، کتابفروشی فروغی، [بی جا - بی تا]، ص ۲۶۷.

۹. ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۴۸.

حیره ختلی نامه ای دریافت نمود. مسعود توسط آن نامه از مرگ پدر مطلع گردید، و به غزنین فرا خوانده شد.^۱ مسعود برای کسب مقام سلطنت به آرامی و با تانی پس از این که افرادی را به حکومت ری و اصفهان نشانده،^۲ به سوی خراسان عزیمت کرد. مدت زمانی را که مسعود در این سفر گذراند، فرصت کافی برای تأمل در باب موضع گیری جدید به نفع هر یک از این دو شاهزاده از سوی امرای نظامی و کارگزاران حکومتی فراهم آورده بود. از آن رو که اکثر سپاهیان طرفدار مسعود بودند، اینان به فراست دریافتند که در نزاع قریب الوقوع میان دو شاهزاده، محمد، بدون حامی خواهد ماند و مسعود سرانجام بر وی غلبه خواهد کرد. به همین علت دسته های مختلفی از سپاهیان، همراه با برخی از امرا، به تدریج غزنین را ترک گفته به نزد مسعود شتافتند.^۳ حتی خلیفه نیز به خوبی موقعیت برتر مسعود را دریافته و هنگامی که مسعود در نیشابور به سر می برد، توسط رسول خویش برای وی منشور حکومت بر تمام بلاد مفتوحه از سوی سلطان محمود را ارسال نمود.^۴

محمد در مدت کوتاه حکومت خود به وضع اجتماعی مردم رسیدگی کرد. او خراج پاره های از مناطقی که روبه ویرانی گذاشته بود، بخشید «و رعایا را تألف کرد ... و کارهای ولایت بگشاد، و عیش بر مردمان خوش گشت، و نرخ ها ارزان شد، و لشکری و بازاری به یکبار مسرور گشتند و چون خبر توانگری و فراخی غزنین به شهرها رسید، بازرگانان از جاهای دوردست روی به غزنین نهادند ... و نرخ ها فرود آمد و ارزان گشت»^۵...

به نظر می رسد که اگر تا چندین سال از مردم مالیات و خراج گرفته نمی شد، ثروت باقی مانده از سلطان محمود به قدری زیاد بود^۶ که برای اداره امور به خوبی کفایت می کرد و همچنین

۱. ابوالفضل بیهقی متن این نامه را عیناً در ابتدای کتاب خویش آورده است.

۲. همان، همان جا.

۳. تاریخ گردیزی، همان، ص ۴۲۱.

۴. همان، ص ۴۲۳.

۵. همان، صص ۴۲۰ و ۴۲۱.

۶. ابن جوزی، همان، ج ۱۵، ص ۲۱۲.

اگر محمد رقیب نظامی قدرتمندی چون مسعود را در پیش رو نداشت، احتمالاً می توانست اصلاحاتی در حکومت غزنویان در جهت تعدیل قدرت نظامیان به وجود آورد. در نظام های ماهیتاً نظامی، سران نظامی قدرتمند بیشتر از هر قشری منتفع می گردند. به همین علت امرای نظامی برکشیده شده در عصر سلطان محمود، به هیچ وجه حاضر نبودند، موقعیت برتر خود را در حکومت غزنه از دست بدهند. در نظام حکومتی غزنویان غلبه با کسی بود که دارای نیروی نظامی برتر باشد. محمد که گذشت زمان را به نفع خود نمی دید، خوش خیال از این که امرا و نظامیانی که در غزنین مانده اند به سود وی با مسعود خواهند جنگید، برای از میان برداشتن مسعود به سوی ری - در هرات - لشکر کشید. اما آن دسته از امرا و نظامیانی که در دل طرفدار مسعود بودند و یا این که از عواقب کار بیم داشتند در میان راه به طور شگفت انگیزی محمد را در تکین آباد (قندهار امروزی) در قلعه ای به نام کوهتیز محبوس کردند و برای پیوستن به مسعود به سوی وی شتافتند.^۱ بدین سان مسعود هنوز به غزنین نرسیده، در هرات - که پیش از این در زمان پدرش و دوران ولیعهدی، حکومت آن جا را در اختیار داشت - عملاً حکومت را به دست گرفت.

با یک چنین استقبالی از مسعود، انتظار می رفت که او کینه های گذشته شخصی را نسبت به «پدریان» فراموش کند و رفتار گذشته کسانی را که تغییر موضع داده و به فرصت بیشتری احتیاج داشتند تا وفاداری خویش را به اثبات برسانند، مورد اغماض قرار دهد. اما مسعود که در موضع قدرت قرار گرفته بود، اگر چه، در امور نظامی فردی قوی و متبحر بود، برای مملکتداری شایستگی نداشت. او از همان ابتدا نسبت به رجال حکومتی زمان پدر خویش (پدریان) بی اعتماد بود و بیشتر به اقداماتی در جهت تعمیق اختلافات داخلی و برخورد فیزیکی با جناح محمودیان پرداخت.^۲ مسعود، محمودیان را یا تبعید می کرد و یا به قتل می رساند. البته این روش او همچنان تا پایان حکومتش ادامه یافت، به گونه ای که در طول ایام حکومت خویش تمام بنایی را که پدرش ساخته بود، از هم فرو پاشید.

۱. منهاج سراج، همان، ص ۲۳۱.

۲. گردیزی، همان، ص ۴۲۵.

شکاف در ساخت قدرت

یکی از رجالی که صادقانه خدمات بزرگی به سلطان محمود کرده بود و در سنین پیری به حکومت خوارزم نشسته بود، شخصی بود به نام آلتونتاش. وی در هرات - برای تجدید بیعت - به دیدار مسعود شتافت و در آن جا خیلی زود متوجه شد که مسعود نسبت به رجالی که سالیان دراز در خدمت محمود بودند، کینه به دل دارد و درصدد انتقام جویی از آن هاست. او که عاقبت چنین امری را خطرناک می دید، برای تغییر نظر سلطان سخنانی را به وی عرضه داشت:

«و این جا پیری چند است فرسوده خدمت سلطان محمود، اگر رأی عالی بیند ایشان را نگاه داشته آید و دشمن کام گردانیده نشود که پیرایه ملک، پیران باشند»^۱.

اما این سخنان در فکر خام و جان کینه توز سلطان مسعود اثر نکرد. البته نقش کسانی چون ابواسهل زوزنی را در شعله ور کردن آتش کینه وی نباید نادیده انگاشت. آلتونتاش وقتی متوجه شد که مسعود همچنان به خصومت ورزیدن با «پدریان» اصرار می ورزد، پنهانی سوی ابونصر مشکان - صاحب دیوان رسائل - چنین پیغام داد: «این قوم نوساخته نخواهند گذاشت که از پدریان یک تن بماند»^۲. و سرانجام از بیم جان در موقعیتی مناسب از مسعود رخصت طلبیده به خوارزم عزیمت کرد^۳. با توجه به این که منطقه خوارزم، مشرف به ماوراء النهر و قلمرو قراخانیان بود و همچنین با توجه به نزدیکی این منطقه به محل استقرار ترکمانان، مسعود می بایست با حاکم خوارزم با احتیاط و از روی تدبیر رفتار می کرد، لیکن مسعود به جای چنین رفتاری، فردی را برای قتل ناگهانی آلتونتاش به سوی وی گسیل نمود. با وجودی که آلتونتاش از این امر اطلاع یافت و توطئه قتل خود را کشف کرد و عامل مسعود را مورد شناسایی قرار داد، ولی همچنان نسبت به حکومت غزنویان وفادار باقی ماند. او در صورت اعلام استقلال در خوارزم، مشکلات عدیده ای را برای حکومت نوپای سلطان مسعود فراهم می آورد، ولیکن به چنین اقدامی مبادرت نورزید. او

۱. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۶۲.

۳. همان، ص ۸۶.

حتی به امر مسعود برای جنگ با علی تکین (حاکم قراخانی ماوراء النهر) به دبوسیه^۱ شتافت^۲ و سرانجام در میدان جنگ و به طور مشکوک به قتل رسید^۳. اما نوع برخورد مسعود با فرزندان آلتونشاش آن چنان از روی بی تدبیری بود که عاقبت منجر به جدایی سرزمین خوارزم از قلمرو غزنویان گردید. محمد بن علی شبانکاره ای درباره اهمیت نقش آلتونشاش در حکومت غزنویان می نویسد: «آل سلجوق که بر مسعود خروج کردند به واسطه کشتن آلتونشاش بود»^۴.

رفتار کینه توزانه سلطان با دیگر «پدریان» از اهمیتی به همین میزان برخوردار است. علی قریب که سپاهسالاری محمد را یافته بود - به هنگامی که مسعود در هرات به سر می برد - بدان جا رفته و به وی پیوست. سلطان وی را که در میان ترکان و سپاهیان دارای نفوذ زیادی بود و همچنین برادرش منکبتراک حاجب را در بند کرد. در میان امرای نظامی اریارق را که احمد حسن میمندی درباره او گفته است «که اقلیمی ضبط توانستی کرد ... و من ضامن او بودمی»^۵ و همچنین سپهسالار آسختکین غازی را که از نخستین کسانی بود که به مسعود پیوست و در تحکیم قدرت وی سهم به سزایی داشت و همچنین امیر یوسف بن سبکتکین - عم خویش - را به بهانه های واهی^۶ یکی پس از دیگری از پای در آورد. مسعود اموال خزانه دار پدرش را که احمد ینالتکین نام داشت، مصادره کرد و او را به هندوستان فرستاد. «آن غضب ها و مصادره و رنج و استخفاف ها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. دبوسیه شهری دارای قلعه بود که میان بخارا و سمرقند قرار داشت. ر.ک. گئی. لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمع محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴، صص ۴۹۷. دبوسیه در شانزده فرسنگی شرق بخارا قرار گرفته بود.

۲. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۳۳۱. غیاث الدین بن همام الدین حسینی (خواندسیر): حبیب السیر، ج ۲، به کوشش دبیر سیاقی، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام، چاپ دوم، ۱۳۵۳، ص ۳۹۱.

۳. شبانکاره ای، همان، ص ۸۰.

۴. همان، ص ۷۷.

۵. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۲۳۱.

۶. همان، ص ۲۴۷.

که بر احمد ینالتکین رسیده بود، اندر دل احمد بود. چون به هندوستان رسید، سر از اطاعت بکشید و عصیان پدید کرد.^۱

این طغیان اگر چه عاقبت سرکوب گردید، ولی مشکلات زیادی را در ابتدای حکومت سلطان مسعود پدید آورد.^۲

ماجرای قتل حسنک وزیر را که شهرت بسیار دارد، باید در راستای همین کینه توزی های سلطان مسعود نسبت به «پدریان» مورد تفسیر قرار داد. هر چند ابوسهل زوزنی به سبب استخفافی که پیش از این از حسنک دیده بود، برای گرفتن انتقام و زمینه سازی محاکمه و قتل وی تلاش می کرد، ولیکن بی احترامی های حسنک نسبت به مسعود علت اصلی قتل وی بود. حسنک در زمان سلطان محمود و در موقعی که مسعود ولیعهد و حاکم هرات بود، به او چنین پیغام داده بود: «آن چه کنم به فرمان خداوند خود می کنم، اگر وقتی تخت ملک به تو رسد، حسنک را بر دار باید کرد».^۳ این سخن حسنک وزیر خود نشان دهنده این واقعیت است که وی متفطن به این امر بود که در حکومت هایی با ساختار استبدادی، وجود جناح های مخالف یکدیگر به هر حال با برخوردهای فیزیکی توأم می شود، بیهقی در ادامه می افزاید: «لاجرم چون سلطان پادشاه شد، این مرد بر مرکب چوبین نشست و بوسهل و غیر بوسهل درین کیستند؟»^۴ در لحظه های آخری که حسنک را به پای دار می بردند، فردی از سوی سلطان مسعود، پیغامی برای حسنک آورد: «این آرزوی تست که خواسته بودی که چون تو پادشاه شوی ما را بر دار کن ... حسنک البته هیچ پاسخ نداد».^۵

۱. گردیزی، همان، ص ۴۲۵.

۲. ابن اثیر، همان، ج ۶، صص ۷۱-۷۲ و ۷۶-۷۷.

۳. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۱۸۰.

۴. همان، همان جا.

۵. همان، ص ۱۸۷؛ نوع برخورد حسنک وزیر با جریان محاکمه اش حکایت از مناعت طبع او دارد. به نظر می رسد که برخورد توأم با عزت نفس و عدم تضرع و التماس و درخواست بخشش از سوی حسنک وزیر موجب گردیده که با دیده احترام به او نگریسته شود.

نابسامانی اوضاع اجتماعی و اقتصادی

چنان که در بحث راجع به تکوین ساختار قدرت غزنویان گفته شد، سلطان محمود حکومتی استبدادی با ماهیتی کاملاً نظامی پدید آورد. در این حکومت رسیدگی به اوضاع و احوال مردم و به وجود آوردن زمینه های مساعد برای بهبود شرایط زندگی مردم امری بی معنی تلقی می شد و مردم فقط به عنوان منبعی برای تأمین احتیاجات حکومت مورد بهره کشی قرار می گرفتند. اوضاع اجتماعی و اقتصادی خراسان که در اواخر حکومت سامانیان به علت اختلافات داخلی رو به نابسامانی گذاشته بود، در این دوره به وخامت گرایید. سیاست های سلطان محمود و به تبعیت از آن وزرای او در به وجود آمدن وضعیت اجتماعی و اقتصادی اسفبار مردم خراسان نقش مهمی ایفا می نمود. عتبی مورخ این دوره که خود نظاره گر بسیاری از امور بود درباره فضل بن احمد اسفراینی که تا سال ۴۰۱ هجری وزارت سلطان محمود را بر عهده داشت، می نویسد:

«و مال بسیار و خزاین فراوان جمع آورد... و از آبادانی و عمارت و رعایت رعیت و آیین داد و انصاف دور بود، تا خراسان آبادان و ولایتی معمور بر دست او خراب شد... چنان که از هیچ روزن دود بر نمی خاست و از هیچ دیه کس بانک خروس نمی شنید... و فریاد از اقطار و ممالک برخاست و نفیر مظلومان به آسمان رسید»^۱

حسنک وزیر نیز خود اعتراف می کند که شایستگی امر وزارت نداشت و این تصدی را به اکراه به او دادند. «به ستم وزارت مرا دادند و نه جای من بود»^۲

در دوران سلطان مسعود ظلم و اجحاف نسبت به مردم با شدت بیشتری دنبال شد. در طی سلطنت مسعود، حاکم منطقه مهمی چون خراسان که قلب تپنده حکومت غزنویان محسوب می گشت، شخصی به نام سوری بن معزز بود. همان طور که محمود دست فضل بن احمد اسفراینی را به شرط رسانیدن پول و هدایا به سلطان در خراسان باز گذاشته بود، مسعود نیز به سوری بن معزز اختیار تام داد تا هر آن چه می تواند از ثروت خراسان برای خویش بیندوزد. جور و ستم سوری در

۱. جرفاذقانی، همان، ص ۳۲۸.

۲. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۱۸۵.

خراسان موجب نارضایتی و تنفر خاطر مردم از حکومت غزنوی گردید، به گونه ای که بزرگان نیشابور از جمله امام موفق هبه الله - از علمای صاحب نفوذ این شهر - در نزاع میان سلطان غزنوی و ترکمانان سلجوقی جانب سلجوقیان را گرفتند. افزون بر ظلمی که از سوی سوری در خراسان معمول بود، هر از گاهی لشکریانی از جانب مسعود به منطقه گسیل می شدند. آن ها به هر نقطه ای که می رسیدند برای تهیه آذوقه خود و مرکب هایشان آبادی های آن منطقه را به ویرانه تبدیل می کردند. نمونه ای که در تاریخ بیهق نقل شده است، نشان از نوع رفتار این لشکریان در جای جای قلمرو غزنویان دارد:

«سلطان مسعود حاجبی را با آلت و عدت تمام بفرستاد. این حاجب بیامد و بر سر روستای بیهق بنشست ... و این وقت فصل زمستان بود، حاجب چوب پسته در تنوره می سوخت، و لشکرش دست به غارت و تاراج برگشاده بودند. پس بفرمود تا از این درخت پسته بسیار بپریدند و گفت درین چوب دهیت^۱ است و خوش می سوزد، و این درخت های پسته جمله بر اشتر نهاد و با غزنی برد، مردمان خراسان او را «حاجب پاک روپ» لقب نهادند.^۲»

بهره جویی دشمنان

سلطان محمود در سال ۴۱۵ هجری برای رهایی از تهدیدات حکومت قراخانیان و فرود آوردن ضربه ای سخت بر آنان، وارد ماوراء النهر شد. قراخانیان برای مقابله و دفاع، از ترکمانان سلجوقی ساکن در قلمرو خویش که دارای سواره نظام و تیراندازان ماهری بودند، سود جستند. سلطان محمود این ترکمانان را که در صفوف مقدم جنگ علیه او قرار گرفته بودند، بشدت سرکوب نمود و رئیس آنان اسرائیل بن سلجوق را - در مجلس مذاکره یا در حال نبرد - دستگیر و به هندوستان تبعید کرد.^۳ پس از شکست سلجوقیان، حاکم قراخانی - علی تکین - از مقابل سلطان گریخت و سلطان محمود از ادامه پیشروی در ماوراء النهر سر باز زد.

۱. دهیت: چربی و روغن حواه نباتی خواه حیوانی ر.ک. غیاث اللغات.

۲. ابن فندق، همان، ص ۲۷۳.

۳. نک. و.و. بارتولد: ترکستان نامه، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۶. ص ۶۰۲

سلطان محمود به منظور پراکندن این قوم سلحشور جنگی که وجودشان در کنار قراخانیان خطری عظیم برای حکومت غزنوی محسوب می شد و برای استفاده از نیروی های سواره نظام آن ها در میان سپاهیان خود و همچنین بهره گرفتن از امکانات اقتصادی آن ها که دارای اموال و احشام بودند، دسته ای از این ترکمانان را به اجبار - یا بنا به روایت گرویزی به درخواست آنان^۱ - وارد قلمرو خویش ساخت. سلطان محمود با اتخاذ چنین سیاستی دیگر از جانب ماوراء النهر آسوده خاطر گردید. اگر چه ترکمانان سلجوقی در منطقه خراسان مزاحمت هایی را برای سلطان ایجاد کردند، ولی به شدت سرکوب شدند.

به روزگار مسعود که در ساخت قدرت غزنویان شکست ایجاد گردید و سلطان از روی بی تدبیری به اقداماتی زیان بار از جمله جنگ در طبرستان اشتغال می ورزید^۲، دسته های دیگری از ترکمانان سلجوقی ماوراء النهر که در اثر آشوب ها و درگیری های آن منطقه هیچ آرامش و امنیتی نداشتند^۳، به منظور بهره گرفتن از سرزمین آباد خراسان^۴ و یا به منظور تدارک مقدماتی برای انتقام جویی از شکست قبلی خود از سلطان محمود غزنوی از ماوراء النهر کوچ کرده پس از عبور از رود جیحون از مرو گذشته به نسا آمدند^۵. سلطان مسعود در گرگان از ورود آنان مطلع شد و با وجودی که از این امر بسیار بیمناک گردید^۶، ولیکن به جای این که اقدامی جدی در جهت مهار و یا دفع آنان انجام دهد «به غزنین مراجعت نموده عزیمت دیار هند فرمود و بعضی از امرا و ارکان

۱. گردبری، همان، ص ۴۱۱.

۲. محمد بن حسن بن اسفندیار: تاریخ طبرستان، ح ۲، نصیح عباس اقبال، تهران، انتشارات پدیده، چاپ دوم، ۱۳۶۶، صص ۱۷-۱۸ و همچنین سید طهیرالدین مرعشی: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، تهران، نشر گستره، چاپ اول، ۱۳۶۳، صص ۱۹۹-۲۰۰.

۳. محمد بن منصور بن سعید (فخر مدبر): آداب الحرب و الشجاعة، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خواساری، تهران، انتشارات اقبال، [بی جا]، ۱۳۴۶، صص ۲۵۰-۲۵۲؛ و همچنین عبدالرحمن بن خلدون: العبر (تاریخ ابن خلدون)، ح ۳، برحسه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۶، صص ۵۴۷-۵۴۸.

۴. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۴۷۱.

۵. همان، ص ۴۷۰: العبر (تاریخ ابن خلدون)، ح ۳، ص ۵۴۸.

۶. همان، ص ۴۷۲.

دولت عرضه داشتند که مناسب آن است که نخست به خراسان رفته دفع سلجوقیان کنیم. مسعود این سخن را به سمع رضا نشود و به جانب هندوستان شتافته در مدت غیبت او سلجوقیان مکنات تمام پیدا کرده^۱...». ورود و حضور ترکمانان جنگجوی در خراسان به مرور ایام جبهه ای قوی از آنان در مقابل غزنویان فراهم آورد. خراسان از شورش مکرر ترکمانان دچار آشوب شد، لیکن سلطان مسعود غزنوی برای ایجاد امنیت، تدبیر صحیحی نیندیشید. قاطعیتی که سلطان محمود از خود نشان داد و خود شخصاً برای سرکوبی آنان اقدام نمود، از سوی سلطان مسعود، مشاهده نگردید. سلطان مسعود به جای این که خود با لشکری قوی به جانب آنان برود، سپاهانی را به جنگ ترکمانان روانه نمود که عدم توفیق آنان موجب جری تر شدن ترکمانان گردید و روز به روز این تصور که غزنویان توانایی و اقتدار زمان سلطان محمود را از دست داده اند، قوت بیشتری پیدا می کرد. اقدامی که در سال ۴۳۱ هجری از سوی سلطان مسعود صورت گرفت، می بایستی پنج سال پیش از آن، یعنی به هنگام ورود دسته های جدیدی از ترکمانان به خراسان، انجام می پذیرفت.

تکاپو های بیهوده

سپاه غزنوی در زمان سلطان محمود هر ساله منطقه جدیدی را فتح می کرد. اما در زمان سلطان مسعود آن چنان دچار رکود و رخوت شده بود که هیچ منطقه جدیدی را ننگشود. مسعود در ابتدای سلطنت خود در سال ۴۲۲ هجری تصمیم گرفت تا از ضعف حکومت آل بویه استفاده کرده با اعزام لشکریانی کرمان به را تصرف در آورد، لیکن این سپاهیان بدون دست یافتن به پیروزی ناچار به ترک کرمان و بازگشت به خراسان از طریق مناطق کویری گردیدند^۲. نیروهای سلطان در منطقه جبال نیز نتوانستند از اصفهان و ری حراست کنند. این دو شهر یکی پس از دیگری به وسیله دیلمیان از قلمرو سلطان مسعود منتزع گشت.

۱. خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۳۹۲.

۲. ابن اثیر، همان، ج ۶، صص ۵۹-۶۰.

ساختار نظامی حکومت غزنویان متشکل از گروه های مختلف ترک، خراسانی، هندی، دیلمی، کرد، غوری، عرب، تاجیک و افغان بود. این چنین ساختاری، در زمان سلطان مقتدری چون محمود موجب تقویت قوای نظامی می شد، زیرا هر گروه برای جلوه بیشتر در نزد سلطان سعی می کرد تا از دیگر گروه های قومی یا نژادی در صحنه های نبرد پیشی گیرد. اما در زمان مسعود، اختلافات میان این گروه ها یکی از اسباب ضعف و نارضایتی نیروهای نظامی مسعود بدل شد. ضربات پی در پی که از سوی ترکمانان بر حکومت سلطان مسعود وارد آمد، وجود شکست در ساختار قدرت حکومت غزنوی را هویدا کرد، به گونه ای که دیگر سلطان مسعود به هیچ وجه نمی توانست بی تدبیری های گذشته خود را جبران نماید. در جریان جنگ دندانقان که سلطان خود شخصاً حضور یافته بود، نیز این از هم گسیختگی سپاهیان به طور غیر منتظره ای ظهور نمود. «یکسوارگان امروز هیچ کار نکردند و هندوان هیچ کار نمی کنند و نیز دیگر لشکر را بد دل می کنند و غلامان سرایی باید که جهد کنند که ایشان قلب اند، امروز هیچ کار نکردند ... [در روز بعد] کرد و عرب را کس نمی دید.»^۱ در حقیقت ترکیب سپاهیان از گروه های نژادی جدا از یکدیگر در زمان سلطان بی تدبیری چون مسعود، موجب خودسری و بی انضباطی نظامیان شده بود. افزون بر این، نحوه عملکرد سلطان مسعود به ویژه با برخی از سران با نفوذ سپاه نظیر امیر یوسف بن سبکتکین، علی قریب، اربارق و آسفنگین که پیش از این یاد شد، به گونه ای سپاهیان را از سلطان دلسرد و نا امید ساخته بود که در جنگ دندانقان «و به یک دفعه سیصد و هفتاد غلام با علامت های شیر بگشتند و به ترکمانان پیوستند»^۲.

در نظام های استبدادی معمولاً سلطان در اتخاذ تصمیمات و همچنین درباره نحوه عملکرد خود با وزیر و صاحب نظران به مشورت می نشیند و پس از شنیدن نظرهای متفاوت سرانجام خود تصمیم نهایی را اتخاذ می نماید. تشکیلات اداری و دیوانی متفرد و کارآمد، در صورت بروز اختلالاتی در نهاد سلطنت در به وجود آوردن امنیت و آرامش می توانست نقش مؤثری ایفا کند.

۱. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۶۲۳.

۲. همان، همان جا.

چنان که در زمان سامانیان تشکیلات منسجم دیوانی موجب گردید که قریب نود سال پس از امیر احمد سامانی - که غالباً امرای کم سن و سال و بی تجربه ای زمام امور را به دست داشتند - از فروپاشی دولت سامانی جلوگیری کند.^۱ اما در حکومت ماهیتاً نظامی غزنویان نقشی اندک و محدود بر عهده این تشکیلات گذاشته شده بود، به همین دلیل در شرایط بحرانی روزگار مسعود عملاً در رفع بحران مؤثر واقع نگشت.

نظام تصمیم گیری در ساخت قدرت از هم فرو پاشیده حکومت غزنوی در زمان سلطان مسعود، آن چنان ناکارآمد گردیده بود که حتی در مورد لشکرکشی های بزرگ و سرنوشت ساز، تصمیم صحیحی از آن تولید نمی شد. مسئولیت این امر در درجه نخست بر عهده سلطان بود. او بدون تأمل در عاقبت امور و بدون اعتنا به نظرات کارگزاران حکومتی و امرای نظامی تصمیماتی اتخاذ می کرد که به صلاح حکومتش نبود و به همین علت پس از چندی پشیمان می گردید. احمد بن عبدالصمد شیرازی وزیر می گوید: «بسیار فریاد کردم که به طبرستان و گرگان آمدن روا نیست خداوند فرمان نبرد ... ولایتی آرمیده چون گرگان و طبرستان مضطرب گشت و به باد شد و مردمان بنده و مطیع عاصی شدند ... و این سلجوقیان را بشوراند و توان دانست که آنگاه چه تولد شود.^۲ ابوالفضل بیهقی می نویسد: «امیر از شدن به آمل سخت پشیمان شد و سلطان مسعود گفت: چه فایده بود آمدن بدین نواحی^۳ چنان که پس از ترک طبرستان و گرگان قبل از این که به کار مهم سلجوقیان پردازد، به هند لشکر کشید و در سال ۴۲۸ هجری وقتی «از سفر باز آمد، چون از استیلاء اعداء و قوف یافت از بورش هندوستان پشیمان شد.^۴»

۱. برای اطلاعات بیشتر نک. صانع پرگاری: «علل روال و فروپاشی حکومت سامانیان»، نامه آل سامان مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان، به کوشش علی اصغر شعر دوست - قهرمان سلیمانی، [بی جا] ناشر مجمع علمی تهران، تاریخ و فرهنگ سامانیان، ۱۳۷۸، صص ۹۵-۱۰۲.
۲. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۴۷۱.
۳. همان، ص ۴۶۸.
۴. خواند میر، همان، ج ۲، ص ۳۹۲.

در سال ۴۲۹ هجری سلجوقیان شهر نیشابور را به تصرف در آوردند و طغرل بیک در آن شهر خطبه به نام خویش خواند و با به تخت نشست، حکومت سلجوقیان را رسماً تأسیس نمود. حکومت غزنوی در برابر چنین مسئله ای می بایستی تصمیمی شایسته اتخاذ می کرد. اما نظام تصمیم گیری حکومت سلطان مسعود غزنوی نتوانست به طور سنجیده تصمیم بگیرد. در سال ۴۳۱ هجری سلطان پس از مدت ها تأخیر، به یکباره برای سرکوبی ترکمانان عزم خود را جزم نمود. در این سال خراسان دچار خشک سالی شده بود، به طوری که «مردم همه غمی و ستوه ماندند»^۱. به همین دلیل کشاندن لشکریانی عظیم به مناطقی بدون آب و آذوقه صحیح به نظر نمی رسید. بسیاری از رجال حکومتی با این تصمیم سلطان موافق نبودند و بارها به وی شخصاً نظر خود را گفتند و چون مؤثر واقع نمی شد پیغام می فرستادند که در یک چنین وضعیتی، کشاندن سپاهیان به مرو به صلاح نیست «چندان که بگفتند این پادشاه را سود نداشت»^۲ و عاقبت در پاسخ چنین گفت: دیگر بار کس سوی من در این باب پیغام نیارد که گردن زدن فرمایم^۳. بدین گونه وقتی در دندانقان - نزدیک شهر مرو - میان وی و سلجوقیان مصاف افتاد، منهزم گشت. سلطان مسعود به طوری که منابع حکایت کرده اند، جثه ای بسیار قوی و درشت داشت^۴، وی «به گرز هفتاد منی لعب کردی و به گرز چهل منی جنگ کردی»^۵. ضرباتی که در جنگ فرود می آورد اعجاب آور بود و جنبه افسانه ای داشت: خربه زهر آگین داشت و هر کس را زدن اسب ماند و نه مرد^۶. و یا

۱. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۶۱۲.

۲. همان، ص ۶۱۷.

۳. همان، ص ۶۱۳.

۴. مؤلف گمنام: مجمل التواریخ و الفقص، به اهتمام محمد اصفهانی، تهران، انتشارات کلاله خاور، [بی جا]، ۱۳۱۸، ص ۴۰۵. ۶۹- آداب الحرب و الشجاعة، ص ۲۶۸. وزن «من» کوچک برابر با ۲۶۰ درهم یا ۸۳۳ گرم (پنج ششم کیلوگرم) «تا اواسط قرن هشتم هجری قمری در ایران بدون شک پیشتر بوده، نک. والتر هینس: اوزان و مقیاس ها در اسلام، رحمة و حواشی علامرضا وهرام، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۲۷

۵. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۶۲۴.

۶. محمد بن علی بن سلیمان راوندی: راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم،

۱۳۴۴، ص ۱۰۱.

این که پس از جنگ دندانقان «چون سلطان مسعود به هزیمت می رفت ترکمانی چند بر اثر او می راند. مسعود از پیل بر اسب نشست و حمله برد و گرز بر سر سواری زد و او را و اسبش را بر جای خرد بشکست، هر فوج لشکر که بدان جا می رسید و آن زخم می دید از آن جانمی گذشت ... شخصی در آن حال مسعود را گفت، ای خداوند کسی را که این زخم بود هزیمت رود؟ مسعود گفت زخم اینست اما اقبال نیست»^۱.

پاسخ سلطان مسعود درباره علت شکست دندانقان مانند رفتار وی در طول حکومتش از روی بی خردی بود. او درک درست و تحلیل صحیحی از حوادث نداشت. این امر که لازمه مملکت داری است، بی لیاقتی او را در تصدی مقام راهبری جامعه و حکومت، به اثبات می رساند. کینه جویی سلطان مسعود از رجال حکومتی عصر پدرش که با تجربه خویش می توانستند قوام ارکان حکومتی را تداوم بخشند و بی اعتنایی به رأی و نظر آنان که از سر دلسوزی اظهار می شد، سرانجام اسباب زوال امپراتوری غزنوی را فراهم آورد. آلتونتاش پیر و تجربه آموخته در آغاز حکومت مسعود، وقتی شیوه ناصواب وی را در امر مملکتداری مشاهده کرد، چه سنجیده درباره وی و همراهیان چاپلوس او - پسران یا مسعودیان - داوری نمود: «این کار راست نهاده را تباه خواهند کرد»^۲.

اگر چه درباره تغییر نظر سلطان محمود در امر جانشینی خود در سال ۴۱۵ نظرات متفاوت داده شده است^۳، اما تأمل در شیوه عمل سلطان مسعود و فساد اخلاقی وی، این نتیجه را به دست می دهد که سلطان محمود از زمانی که او را به حکومت هرات نشانده بود، با دقت در اعمال او با درایت دریافته بود که شخصیت و خوی اخلاقی این شاهزاده برای تصدی امر امپراتوری بزرگی که او پدید آورده بود، اصلاً مناسب ندارد. با وجودی که آثار و پی آمدهای ناگوار تغییر در امر

۱. ابوالفضل بیهقی، همان، ص ۸۶

۲. کلیفورد ادmond باسورث: تاریخ غزنویان، ج ۱، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، صص ۲۳۴-۲۳۵.

۳. ر.ک. صالح پرگاری: «سخنی دیگر پیرامون تاریخ بیهقی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۹، سال دوم، اردیبهشت ۱۳۷۸، صص ۲۲-۲۵.

ولایت‌عهدی بدیهی می‌نمود، ولی او با علم‌بدان و سعی در کاستن تبعات سوء آن به چنین اقدامی مبادرت ورزید. ابوالفضل بیهقی این مورخ صادق و تیزبین و باهوش و مجرب^۱، به روزگاری که هنوز نوادگان مسعود بر مسند قدرت بودند و نگارش اعمال زشت مسعود می‌توانست مخاطراتی برای او داشته باشد، به طرز ماهرانه ای ضمن این که از دلاوری‌های مسعود در سال ۴۱۱ هجری در فتح غور سخن می‌راند^۲، از فساد اخلاقی مسعود در ساختن مرکز عیش و عشرت برای خود در کوشک باغ عدنانی هرات گزارش می‌دهد، که چگونه او در نهایت احتیاط و به دور از چشم جاسوسان پدرش به می‌گساری می‌پرداخت «و مطربان می‌داشت، مرد و زن که ایشان را از راه‌های نبره^۳ نزدیک وی بردندی... این خانه را از سقف تا به پای زمین صورت کردند، صورت‌های الفیه، از انواع گرد آمدن مردان با زنان، همه برهنه^۴». به هنگامی که مسعود به سلطنت نشست این خوی و خصلت مجدداً مجای ظهور یافت. ابوالفضل بیهقی در جای جای کتاب خویش از افراط در می‌گساری و عیاشی وی پیش چشم عامه مردم سخن رانده است. آن چه درباره تندخویی و اندیشه نکردن در عواقب امور و اتخاذ تصمیمات نابخردانه از سوی سلطان مسعود، پیش از این گفته آمد، بدون تأثیر از یک چنین عادات زشت و ناپسند نبود. پر واضح است که این نوع رفتار را نمی‌توان در تباهی امر حکومت غزنویان و عاقبت سوئی که دچار آن گشت، نادیده انگاشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

۱. توجه به گسترش نهاد نظامی به عنوان راهبرد حکومتی از سوی سبکتکین وقتی با غارت ثروت هندوستان در زمان سلطان محمود توأم گشت، موجب گردید تا حکومت غزنوی به عنوان قوی‌ترین حکومت ماهیتاً نظامی منطقه شناخته شود.

۱. ابوالفضل بیهقی، همان، صص ۱۱۴-۱۲۰.

۲. نهره: پوشیده و مخفی.

۳. همان، ص ۱۲۱.

۴. برای نمونه نک. همان، ص ۲۴۰.

۲. ترکان غزنوی - غلام - سپهسالاران - پایگاه اجتماعی شایسته ای نداشتند. اقداماتی نظیر ممانعت از ورود مردم در مسائل سیاسی و اجتماعی و بی‌اعتنایی نسبت به افراد صاحب نفوذ، از سوی سلطان محمود، تلاش وی را از نظر مذهبی - حمله به هندوستان - و تبلیغ نعرای فارسی گوی مدیحه سرا، برای مقبولیت یافتن در نزد مردم بلا اثر می‌گذاشت.

۳. حکومت غزنویان برای تشکلات دیوانی و اداری در ساحت قدرت سهم اندکی در نظر گرفته بود. این تشکلات در مواقع بحرانی می‌توانست نقش مؤثری ایفا نماید.

۴. سلطان محمود، برنامه صحیح و مناسبی برای جانشینی خود نداشت و با انتخاب مسعود به عنوان ولیعهد و سپس تغییر نظر خود در این امر، عملاً دو جناح سیاسی و نظامی در ساخت قدرت پدید آورد.

۵. پس از مرگ سلطان محمود، اکثریت بزرگان حکومتی به مسعود روی آوردند و او را به سلطنت نشانند. سلطان مسعود نسبت به جناح پدیران که متمایل به او گشته بودند و برای اثبات وفاداری خویش به فرصت بیشتری نیاز داشتند، کینه توزانه رفتار نمود و بدین طریق شکاف در ساخت قدرت حکومتی غزنویان را تعمیق بخشید.

۶. حکومت خوارزم که جزئی از قلمرو غزنویان محسوب می‌شد، می‌توانست به عنوان سدی قوی در برابر ورود اقوام مهاجم سلجوقی به قلمرو غزنویان، ایفای نقش نماید. اما حکمرانان این منطقه مهم بر اثر رفتار کینه توزانه سلطان مسعود، از غزنویان جدا گشته و اعلام استقلال کردند.

۷. رفتار کینه توزانه سلطان مسعود، مشکلات زیادی را برای حکومت وی پدید آورد. او افراد کارآمدی را که نقش مهمی در تحکیم قدرت غزنویان داشتند یا به قتل رساند و یا تبعید نمود. این امر موجب دلسری دیگر کارگزاران حکومتی گشت، به گونه ای که دیگر انگیزه ای برای خدمت نداشتند و بیشتر کارشکنی می‌کردند.

منابع

- آفسرای، محمود بن محمد: تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخیار، به اهتمام عثمان توران، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ابن اثیر، عزالدین علی: الکامل فی التاریخ، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸/۵ ۱۹۸۹ م، ج ۶.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن: تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران، انتشارات پدیده «خاور» چاپ دوم، ۱۳۶۶، ج ۲.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن: المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲/۵ ۱۹۹۲ م، ج ۱۵.
- ابن خلدون، عبدالرحمن: العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۶، ج ۳.
- بارتولد، و.و: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ج ۱.
- با سورت، کلیفورد ادموند: تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ج ۱.
- بلخی، محمد بن خواند شاه (میر خواند): تاریخ روضه الصفا، ج ۴، تهران، انتشارات پیروز، [بی جا]، ۱۳۳۹.
- بیرونی، ابوریحان: تحقیق ماللهند، ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، [بی جا]، ۱۳۶۲، ج ۱.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق): تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، [بی جا]، کتابفروشی فروغی، [بی جا، بی تا].
- بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی و فیاض، انتشارات خواجه، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر: ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۵۷.

جوزجانی، منہاج سراج: طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳.

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان: راحه الصدور و آیه السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی: مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳.

گردیزی، عبدالحی: تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳.

لسترنج، گئی: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

مرعشی، سید ظهیرالدین: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، تهران، نشر گستره، چاپ اول، ۱۳۶۳.

مؤلف گمنام: مجمل التواریخ و القصص، به اهتمام محمد رضائی، تهران، انتشارات کلاله خاور، ۱۳۱۸.

هینس، والتر: اوزان و مقیاس‌ها در اسلام، ترجمه غلامرضا ورهزام، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸.

یوسفی، غلامحسین: فرخی سیستانی، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۰.